

گفتگو مے  
نمایندهٔ روشنفکران آزادیخواه در اروپا

با  
ا.ح. آریانیپور



برایتون، انگلستان،  
ابان ۱۳۵۷

در ایران افراد معدودی هستند که هرچا نسل جوان مدرسه رفته ما باشد نام آن‌ها هم هست. یکی از این افراد معدود - و باید اضافه کنم، خوشبختند شما هستید - نسل جوان ایران هیچ وقت از شما جدا نبود مانند در کرمانم مبارزه فعلی نام شما بزرگان خیلی از جوانان جاری است و افکار شما به وسیله دستهای آن‌ها در کار است.

این روزها دیگر صدای جوانان ما در کلو خفه نمی‌شود. صدای آن‌ها بلند است و حتی به آسمان می‌رسد. با این وصف می‌خواهند صدای مانوس شما را هم که در سال‌های ناامیدی و خفقان، صدای امید و اعتراض بوده است، بپایند، مخصوصاً که چندی است از شما دورند. به خواهش بعضی از ایرانیانی که در جلسه‌های بحث و سخن رانی شما شرکت کرده‌اند، آمدم با شما گفت‌وگویی بکنم، گفت‌وگویی همه‌جانبه‌ای. موافقت می‌فرمایید؟

پاسخ: به هیچ وجه سزاوار این همه لطف دوستان نیستم. امیدوارم مانند گذشته، به الهام اندیشه‌های پاک و روشن دوستان، بتوانم همچنان بعضی از جهل‌ها و قصورهای خودم را بشناسم و اصلاح کنم.

پرسش: گفتگو را شروع می‌کنیم با این سؤال که برای چه منظوری ایران را ترک کرده‌اید. قصد دارید در خارج عهده‌دار کاری شوید؟

پاسخ: ابدأ. بارها به دانشگاه‌های خارجی دعوت شده‌ام. اما هرگز نپذیرفته‌ام. برای دو منظور به این جا آمده‌ام: اولاً درمان ناراحتی قلب که تنگی نفس هم از سال گذشته بر آن اضافه شده است. ثانیاً مطالعه کتاب‌ها و مخصوصاً مجله‌های علمی که برای اتمام دو تحقیق ناچیز من درباره جامعه‌شناسی هنر و فلسفه امروزی لازم‌اند.

پرسش: در این جا با گروه‌های دانشجویی تماس کافی داشته‌اید؟

پاسخ: افراد و گروه‌های خودی و بیگانه کراراً برای تحصیل اطلاعات در زمینه انقلاب جاری ایران یا دعوت به سخن رانی و بحث، با من تماس گرفته‌اند، تا جایی که توانسته‌ام، با خودکام‌ها همکاری کرده‌ام.

ولی با افراد و سازمان‌های بیگانه مخصوصاً بعضی از گروه‌های وابسته به موضوع "حقوق بشر" رفتاری محتاطانه داشته‌ام.

پرسش: درباره آخرین گرفتاری دانشگاهی شما مطالبی در نشریات فارسی اروپا منتشر شده است، حتی یکی از نشریه‌ها نام‌های به امضا شما که در واقع اعلام جرمی بر ضد دستگاه‌های دولتی ایران است، انتشار داده است. بفرمایید قضیه از چه قرار بوده است.

پاسخ: قضیه تازه‌ای نبود. دنباله گرفتاری‌های سال‌های گذشته بود، همان طور که نامه مورد بحث هم حلقه‌ای بود از زنجیره نامه‌هایی اعلام جرم‌های متعدد گذشته. می‌خواستند مرا از محیط دانشجویی، از دریای پرشور زندگی بخشم، به خاک بیندازند. تا زگی نداشت. اما این پاروسایل جدیدی به کار بردند. ابتدا بعضی از همکاران دانشگاهی مرا به جانم انداختند و از کرسی‌های درس و منبرهای سخن رانی و حتی رادیو دولتی برای اهانت و اتهام

و تهدید استفاده کردند . بعد در محل کارم بلوا بر پا کردند . سرانجام به وسیله اوباشها در نزدیکی منزل مورد حمله و ضرب و شتم فرار دادند . ۰۰۰۰ بگذریم از زشتی‌ها . به یاری دانشجویان بیدار و برخی از استادان حق طلب مقاومت کردم و تا پایان سال تحصیلی کلاس‌هایم را باز و فعال نگاه داشتم .

پرسش: امیدوارم که بعد از این کلاس‌های پر برکت شما همچنان به روی دانشجویان باز باشد . برویم بر سر آثار شما . نوشته‌های شما بی دریغ با تیراژ بسیار زیاد به بازار می‌آیند و به سرعت فروخته می‌شوند . حتی بعضی از آثار شما را در داخل و خارج به طور قاچاق عکس برداری و تکثیر می‌کنند و به بهای سنگین می‌فروشند . اما مدتی است که جز چند مقاله و رساله تکثیر شده اثر تازه‌ای بیرون نداده‌اید . می‌گویند علت این امر اختلافی است که با ناشر آثارتان دارید . لطفاً بفرمایید که ریشه این اختلاف چیست .

پاسخ: در دو سال گذشته دو کتاب از نوشته‌هایم قابل من تجدید چاپ شدند . متأسفانه هر دو هم از لحاظ چگونگی کاغذ و چاپ و صحافی مورد ایراد قرار گرفتند و هم بهای آن‌ها نسبتاً گزاف بود . چون در کار کتابنویسی تنها به مصالح خوانندگان نظر دارم ، از ناشر گل‌مکرم و خواستار شدم که بعد از آن بدون موافقت و نظارت من دست به چاپ و انتشار هیچ یک از نوشته‌های دیگر من نزنند . ناشر هنوز صریحاً موافقت نکرده است . ولی انتظار می‌رود که به زودی به توافق برسیم .

پرسش: چه اثری را برای انتشار آماده کرده‌اید ؟

پاسخ: همه کتاب‌های گذشته چه ترجمه چه تألیف - با تجدیدنظر دقیق برای چاپ جدید آماده‌اند ، و پاک نویسی کردن سه کتاب مفصل تازه که نزدیک سی سال وقت گرفته‌اند ، شروع شده است . مقصودم "جامعه‌شناسی هنر" و زمینه فلسفه امروز" و فرهنگ فلسفه و علوم انسانی" است .

پرسش: درباره یکی از مترجمان و مؤلفان معروف، آقای باقر مؤمنی، چه می‌فرمایید؟ ایشان اخیراً به کتاب "زمینه جامعه‌شناسی"، اقتباس شما ایراد گرفته‌اند و در مقاله‌ای ضمن حمله به آل احمد و شریعتی و به آذین، اشاره‌ای هم به شما کرده‌اند .

پاسخ: انتقاد آقای مؤمنی از دیگران به عنوان نظریه‌پرداز شخص درباره اشخاص دیگر کاری است مجاز . همان طور که هزاران نفر مرحوم آل احمد و مرحوم شریعتی و آقای به آذین را ستایش می‌کنند، یک نفر یا یک گروه هم می‌تواند بر آن‌ها خرده بگیرد . در مورد نظر ایشان راجع به "زمینه جامعه‌شناسی": این کتاب مانند هر کتابی در خور انتقاد است، مخصوصاً که در بجهت اختناق تهیه شده و لزوماً محدودیت‌هایی دارد . من همیشه از انتقاد دیگران استقبال کرده‌ام ، و چنان که می‌دانید ، خرده‌ها بی‌راکه اهل نقد و از آن جمله آقای مؤمنی بر "زمینه جامعه‌شناسی" گرفتند، عیناً در جزوهای نقل کرده‌ام و برای استفاده و قضاوت خوانندگان ، به پیوست "زمینه جامعه‌شناسی" انتشار داده‌ام .

اما ایراد احیر آقای موّنی: ایشان همان ایرادی را که قبلاً گرفته‌اند و من و دانشجویان بدان پاسخ دادیم، با تفصیل و شدّت بیشتری تکرار کرده‌اند و ضمن حمله بی دریغ به منابع کتاب یعنی شاخص‌های جامعه‌شناسی قرن بیستم (که برخی از آنان مانند گوردون چاپلند از جامعه‌گرایان و ترقی خواهان بزرگ عصر ما هستند) نبودن نام‌ها و عنوان‌های معینی را در میان منابع کتاب، برای تخطئه آن کافی دانستند.

در یک نشریه دانشجویی مطلبی درباره خردگیری ایشان خوانده‌ام. محقق نوشته است که که مطابق نوشته آقای موّنی، ایشان از یک طرف لجاجت را استقامت اخلاقی پنداشتند و از طرف دیگری اعتنا به وسعت و پیچیدگی علوم اجتماعی، به شیوه اصحاب فورمالیسم، استعمال اصطلاحات و فرمول‌های کلی معینی را جواز پذیرش یک کتاب علمی انگاشتند.

من شخصاً در زمینه انتقاد ایشان چیزی نمی‌گویم. زیرا اولاً در گذشته یک بار در این باره توضیح داده‌ام و معتقدم که "در خانه اگر کسی است، یک حرف بس است". ثانیاً در میان انقلاب حادثه‌گونی، طرح مسئله‌های نظری مخصوصاً مسئله‌هایی را که جنبه شخصی دارند، روا نمی‌دانم. ثالثاً در زندگی آقای موّنی آن قدر صداقت و خدمت می‌بینم که به آسانی می‌توانم از یک سهل انگاری یا سهوکاری کوچک ایشان درگذرم.

پرسش: آقای مهندس مهدی بازرگان، رهبر "نهضت آزادی" در طی دو سخنرانی ضمن بحث درباره تمدن غرب و تمدن شرق، به شما اشاره کرده و گفته‌اند که شما از پذیرش قید و شرط تمدن تکنولوژیک غربی طرفداری می‌کنید. این طور است؟

پاسخ: من هرگز در هیچ کجا چنین چیزی نگفته و ننوشته‌ام. تصور می‌کنم که ایشان از "در آستانه رستاخیز" (کتابی که تقریباً سی سال پیش به قلم من منتشر شده است) چنان استنباطی کرده باشند. آنچه من در آن مورد و موردهای دیگر نوشته‌ام، این است که در هر دوره یکی از تمدن‌های بزرگ بر اثر رشد درونی خود و نیز بهروری از تمدن‌های دیگر، به صورت تمدن باریز جهانی درمی‌آید و بر تمدن‌های دیگر سلطه می‌ورزد.

تمدن غربی در دوره دویمست ساله گذشته وضعی این گونه داشته است و بهناگزیر بعضی از وجوه آن مخصوصاً تکنولوژی در جامعه‌های گوناگون رخنه کرده‌اند. ولی برخلاف اعتقاد عموم، تکنولوژی مختص تمدن غربی نیست. در هر جامعه، آنچه انسان را در جریان تنازع بقا حفظ کرده است، ابزارسازی و وجه پیچیده آن، تکنولوژی است. همه تمدن‌های انسانی تکنولوژیک بوده‌اند، و تکنولوژی همواره در نتیجه انتقال از جامعه‌ای به جامعه دیگر، تکامل یافته و موثرتر و کارسازتر شده است. از این رو تکنولوژی کنونی که به غلط "غربی" به شمار رفته است، مانند علم، متعلق به همه بشریت است، و برای همه بشریت لازم و مفید است. زشتی‌هایی که در جامعه‌های صنعتی مغرب زمین وجود دارند، همانند زشتی‌هایی که در جامعه‌های غیر صنعتی مشرق زمین یافت می‌شوند، زاده تکنولوژی نیستند، زاده نظام‌های اجتماعی سودجویی هستند که با برقراری روابط اجتماعی ناهنجار، از تکنولوژی و هر عامل سود بخش دیگر، سوءاستفاده می‌کنند. آنچه در تمدن غربی قابل طرد است، تکنولوژی یا علم نیست، بلکه استثمار و استعمار

طبقات حاکم مغرب زمین است و "امپریالیسم" نام دارد .  
 پرسش: درباره "کانون نویسندگان ایران" دو نظر هست. بعضی آنرا مفید میدانند ،

و بعضی بی فایده . نظر شما چیست .  
 پاسخ: "کانون نویسندگان ایران" یک سازمان صنفی است و به عنوان یک سازمان صنفی می تواند به سود جامعه ، نویسندگانی را که از همه جهت همفکر نیستند ، در مورد برخی از مسائل مهم هماهنگ کند . من آن را مانند هر سازمان صنفی دیگر مفید می دانم و به همین سبب در سال پیش ضمن نامه ای با اعلام عضویت خود ، آن را تایید کردم . البته همپنان که مخالفان "کانون نویسندگان ایران" می خواهند ، باید در مورد کیفیت و کمیت فعالیت های آن ، به سجدید نظر پرداخت . اما در هر حال نباید از یاد برد که دامنه فعالیت یک سازمان صنفی نمی تواند چندان وسیع باشد .

در این روزها آنچه باید برای "کانون نویسندگان ایران" و سایر سازمان ای مردم پرور در درجه اول اهمیت باشد ، آزادی آقای به آذین ، دبیر برجسته کانون است که هنوز با وجود کسالت قلبی و اعتراض های مکرر مردم ، در زندان به سر می برند .

پرسش: در ماه های اخیر - در ایران و اینجا - فعالیت اجتماعی شما در چه جهت بوده است؟ مقصودم هدف های مشخصی است که دنبال کرده اید .

پاسخ: در بهار سال جاری از ملاحظه قدرت پاسداران نظام کهنه و سنگینی بار مبارزه اجتماعی که از آن پس به تدریج شدت یافت ، اتحاد همه نیروهای بهبود خواه را امری حیاتی تشخیص دادم و از آن وقت تا کنون با یارانی که به اولویت این هدف اعتقاد داشتند ، همکاری کردم .

پرسش: انعکاس هایی از طرح اتحاد را در اعلامیه های "جمعیت اتحاد برای آزادی و استقلال" و سپس در اعلامیه های "اتحاد دموکراتیک مردم ایران" دیدم . ولی باید بگویم که هم در ایران و هم در خارج بعضی از روشنفکران ما معتقدند که توفیق آن اتحاد منوط به این است که گروه های سیاسی پس از مطالعه سوابق و روش ها و هدف های یکدیگر ، بتوانند صلاحیت و حقانیت یکدیگر را تایید کنند . شما چه نظر دارید ؟

پاسخ: گمان نمی کنم که در هیچ زمانی مخصوصاً در زمان حاضر چنین کاری صحیح یا عملی باشد . زیرا اولاً هیچ گروه سیاسی داوری های گروه های سیاسی دیگر را درباره خود بی غرضانه و عادلانه نمی داند و نمی پذیرد .

ثانیاً شناخت هدفها و روشها و مخصوصاً فعالیت های یک گروه سیاسی به راستی کاری دشوار است و شاید فقط از روی آثار صنفی و مثبتی که آن گروه به مرور زمان از خود باقی می گذارد ، میسر شود . این علم تاریخ است که در آینده با احاطه بر مدارک فراوان علنی و مخفی و کما بین برکنار از حبه ها و بغضها ، تاثیرات مثبت و منفی و درجه حقانیت گروه های سیاسی ما را تعیین خواهد کرد .

بدیهی است که ما نمی توانیم در انتظار قضاوت آتی تاریخ ، عاطل بمانیم و با تفرقه یا احیاناً

مناقشات میان گروهها، نیروهای جامعه خود را بر باد دهیم. بنا بر این باید برای مبارزه اجتماعی موثر سریعاً در صدد اتحاد برآئیم. گروههایی که با وجود اختلافات خود، در یک هدف کلی مشترك باشند، می توانند بدون داری در باره ماهیت یکدیگر، متحد شوند. چنین اتحادی در دوره کنونی مبارزه مردم ایران نه تنها ضرورت حیاتی دارد، بلکه با سهولتی نسبی تحقق پذیر است»

پرسش: نظر شما در باره وضع رژیم موجود ایران چیست؟

پاسخ: رژیمی که سالیان دراز بر ما فرمان رانده است، اکنون مرده است، و قطعاً مرده، زنده نمی شود. هر چه پیش آید و حتی اگر مجدداً دیکتاتوری استقرار یابد، جامعه ما دیگر دیکتاتوری چنانی به خود نخواهد دید و اساساً دیر زمانی در چنگال دیکتاتوری نخواهد ماند. دلیل این مدعا، به خود آمدن جامعه ما یعنی بیداری مردم است که در طی انقلاب جاری مسلم شد.

پرسش: می توانید بگویید که چرا در وطن ما دیکتاتوری تا این پایه شدید شد؟

پاسخ: شدید شد، زیرا از یک سو زمینه داخلی مساعدی برای دیکتاتور سالاری وجود داشت، و از سوی دیگر، مصالح امپریالیسم چنین اقتضا می کرد.

پرسش: در باره مقتضیات امپریالیسم و دیکتاتور پروری آن در کشورهای مختلف، بسیار شنیدیم، ولی راجع به زمینه داخلی دیکتاتوری، بسیار کم. مقصود شما از "زمینه مساعد داخلی" چیست؟

پاسخ: سؤال جالب پیچیده ای است. در پاسخ می توان گفت که جامعه ایرانی پمطلی مانند دشواری معیشت و تهاجم و غارت مداوم، بیش از بسیاری از جامعه ها، به خشونت و دیکتاتوری کشانیده شده است.

پرسش: ممکن است توضیحی بدهید؟

پاسخ: به عنوان یک توضیح کوتاه، باید بگویم که فلات ایران و بر روی هم قاره آسیا، صرف نظر از حاشیه های حاصلخیز رودها و ناحیه های پر بارندگی، نسبتاً کم آب بوده است و برای آبادانی و تولید اقتصادی و معیشت جمعیت های متراکم، نامساعد. از این رو از دیر باز واحدهای اجتماعی این خطه اولاً از لحاظ رفاه و فرهنگ مادی و فرهنگ غیرمادی در سطوح کاملاً متفاوتی قرار گرفتند و ثانیاً مبارزه اجتماعی را شدت و دامنه ای فوق العاده بخسیدند. در نتیجه این دو عامل، ستیزه طبقاتی که در همه جامعه های آسیایی بایورش های تاراجرانه ای که معمولاً از طرف واحدهای کم رفاه خانه به دوش نسبت به واحدهای پر رفاه شهر نشین صورت می گرفت، همراه شد و وخامت عظیم یافت. این وضع در طی قرن ها هم در داخل واحدی که جامعه ایرانی به شمار می رود و هم در داخل واحد بزرگتری که ایران و سایر جامعه های آسیای غربی و نیز جامعه های آسیای میانه را در بر می گیرد، بر قرار بوده و سبب شده است که این جامعه ها کندتر از جامعه های اروپایی تکامل یابند.

در ایران که از آغاز تاریخ خود تا عصر جدید در معرض یورشها و کشتارها و تاراج‌های وحشیانه قرار داشته است، بارها شهرها ویران شدند، سیر تکامل فرهنگ گسیخت و فلاح و محصوراً صنعت و تجارت منظم پیش‌رفت. پس، از یک طرف جامعه بانظم و سرعت مراحل تکامل را نیچود، بلکه گاه به گاه سیر قهقرائی کرد و به مراحل پیشین بازگشت، و از طرف دیگر چون قدرت سیاسی پیوسته دست به دست‌گشت، اشرافیت مقتدر ریشه‌داری که بتواند قدرت شاهان را محدود کند، بوجود نیامد و بر اثر آن، شاهان که معمولاً در جنگ بودند و با منطبق زمان جنگ خود استند، به آسانی نتوانستند به صورت دیکتاتورهای کامل عیار درآیند و دیکتاتوری را سنتی استوار گردانند.

پرسش: ریشه انقلاب کنونی ایران را در چه می‌دانید؟

پاسخ: به هنگام ریشه‌جویی در مورد انقلاب اجتماعی کنونی، نباید در پی یک عامل گشت. این انقلاب محصول دهها عامل مثبت و منفی است که در جریان مبارزه مداوم طبقات اجتماعی ایران مخصوصاً مبارزه طبقه کارگر و فشر روشن فکر وابسته آن با طبقه زمین دار و طبقه سوداگر نظاهر کرده اند:

- نا رضائی مردم ایران از سرکوبی نظام مشروطیت از آغاز تا کنون.
- نتایج جهانی انقلاب شوروی از آغاز تا کنون.
- تکانه جنگ جهانی دوم در ایران.
- مبارزات حزب توده ایران و گروه‌های وابسته آن از آغاز تا کنون.
- تکانه فاجعه سی‌ام تیر ۱۳۳۰.
- مبارزات جبهه ملی ایران و دسته‌های دینی-سیاسی از آغاز تا کنون.
- تکانه فاجعه بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲.
- تکانه واگذاری نفت به کنسرسیوم بین‌المللی در دهه ۳۰.
- اعتراضات کارگری و دانشگاهی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰.
- تکانه هرج و مرج ناشی از "انقلاب سعید" در دهه‌های ۴۰ و ۵۰.
- تکانه پرحاشنگری‌های دسته‌های چریک در دهه ۵۰.
- مبارزات گروه‌های دینی و اعتراضات روشنفکران و دانشجویان و کارگران در دهه ۵۰.
- تسدید نفرت و حشم طبقه پایین و طبقه متوسط در برابر تعول و تجمل روز افزون طبقه بالا و مخصوصاً فشر نوخاسته آن در دهه ۵۰.
- واکنش عمومی در مقابل بی‌دادگری‌ها، غارتگری‌ها و تباهی‌های فوق‌العاده در پانزده سال اخیر.
- تکانه بحران اقتصادی ( رکود بازار، گران‌خواری، دشواری مسکن) در سالهای اخیر.
- تکانه ناشی از تضعیف امپریالیسم جهانی پس از جنگ ویتنام در دهه ۵۰.
- بهره برداری روشنفکران از طرح موضوع " حقوق بشر" ( که در اصل به عنوان حریم برای جلوگیری از موفقیت کمونیسم اروپایی به میان آمد) در ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷.

— تکانه انقلاب افغانستان در ۱۳۵۷ .

پرسش: در انقلاب کنونی گروه‌های دینی چه مقامی دارند؟

پاسخ: مقام برجستهای دارند و به همین جهت توانستند محتوای سیاسی انقلاب

جاری را در قالبی دینی بریزند .

توفیق آنان معلول سه علت اصلی است: اولاً در جامعه ما که هنوز ساختی نیمه فئودال دارد ، مانند هر جا که فئودال دیگر ، دین محور ایدئولوژی اجتماعی است ، و از این رو هر گونه جنبش اجتماعی — حتی اگر در جهت مخالف دین باشد — رنگ دینی به خود می‌گیرد ، همچنان که احتمالاً محور ایدئولوژی جامعه برده داری ، میتولوژی است ، و محور ایدئولوژی جامعه سرمایه‌داری ، تجربه‌گرایی است . ثانیاً در دو دهه اخیر به سبب سختگیری‌های مهیب دیکتاتوری مردم ایران نمی‌توانستند در هیچ گونه موضوعاتی جز موضوعات دینی با آزادی نسبی سخن بگویند و سخنرانی بشنوند . ثالثاً در سال‌های اخیر قشر مبارز دستگاه دینی در پی آیت‌الله بزرگ ، به شیوه دیرین تشیع ، مردانه در برابر پیداد مقاومت کردند .

پرسش: به نظر شما از میان افراد یا دسته‌هایی که داوطلب تشکیل کابینه هستند و

بعضی نام شما را هم در لیست خود ذکر کرده‌اند ، کدام یک شانس موفقیت دارند ، و آیا شما

شخصاً همکاری با چه نوع کابینه‌ای را صلاح می‌دانید ؟

پاسخ: من معلم سا ده‌ای بیش نیستم و برای همکاری با هیچ کابینه‌ای شایستگی و

آمادگی ندارم . ولی معتقدم که در وضع فعلی که گروه‌های سیاسی متعدد صادقانه در

کناریکدیگر مبارزه می‌کنند ، فقط کابینه‌ای می‌تواند عملاً در راه مصالح مردم گام بردارد که

از حمایت صمیمانه گروه‌های گوناگون بهره‌ور باشد . چنین کابینه‌ای باید کابینه‌ای ائتلافی

باشد ، و تردید نیست که شرط لازم تشکیل چنین کابینه‌ای ائتلاف گروه‌ها و تشکیل یک جبهه

همگانی یا ملی است ، با همه موانعی که در این راه هست .

پرسش: چه موانعی؟

پاسخ: موانع فردی و جمعی فراوانی گروه‌های سیاسی ما را از ائتلاف یا اتحاد باز می‌دارند

بعضی به اعتبار زیادتی افراد خود و بعضی به اتکال برخورداری از تشکل و انضباط

بیشتر خود را از ائتلاف بی‌نیاز می‌شمارند . برخی به سبب آن که مرام خود را خیر

مطلق و مرام‌های دیگران را شرّ محض می‌پندارند و برخی به بهانه آن که با گروه

های دیگر اختلاف اصولی دارند باز همکاری سیاسی طفره می‌روند .

پرسش: این موانع از کجا ناشی شده‌اند ؟

پاسخ: از دیکتاتوری دیرینه . دیکتاتوری چندان و چنان در تار و پود زندگی فردی و جمعی

ما راه یافته است که متأسفانه عموم ما حتی بسیاری از ما که در صفا اول ، با

دیکتاتوری سیاسی می‌جنگیم معود دیکتاتور وار و از پس مقولاتی که دیکتاتوری کهن

به ما تحمیل کرده است به فرد و جامعه و جهان می‌نگریم .



می دانیم که فالوده زندگی انسانی همکاری است ، و انکار نهی همکاری و محبت است . بنا بر این محبت ذات زندگی انسانی است . دیکتا توری چون بر ظلم قائم است محبت را می کشد و انسانیت را می زدايد . ظلم هم ظالم و هم مظلوم را فاسد می کند . ظالم با ظلم کردن ، و مظلوم با ظلم پذیرفتن ، از انسانیت عاری می شود . ظالم برای ضبط دسترنج دیگران ، دست به دزدی و کشتار می زند و خود را با آز - مندی و فریبکاری می آلايد و خود بین و متکبر و غافل می شود ، و مظلوم برای حفظ خود در برابر ظالم ، با چابکدستی و دورویی و حيله گری ، به ناراستی می گرايد و واخورده و زبون و دون همت می شود . ظالم و مظلوم ، هیچ يك از شخصیت سالم نصیبی نمی برند . شخصیت هر دو آلوده و بیمار است . انسانیت هر دو شکست بر داشته است . در این صورت منطقی باید انتظار داشت که در جامعه دیکتاتورزده ما گروه های سیاسی به يك دیگر اعتماد نکنند ، جزم اندیش و سختگیر باشند ، از بلند نظری و آزاد منشی و مدارا برمند ، نا بخردانه به خود غره شوند ، تک روی کنند و شکست هائی را خورند .

پرسش : از چه راه می شود عوارض فردی و اجتماعی دیکتاتوری را از میان برداشت ؟  
 پاسخ : از راه تعلیم و تربیت ، و بی تردید ، تعلیم و تربیت سریع و موثر ، تعلیم و تربیت عملی است ، تعلیم و تربیت تجربی است ، آن هم به صورت جمعی و در دل جامعه . اگر میخواهیم از سموم انسان که دیکتاتوری رهائی یابیم ، باید همچنان که عملاً با دستگاه دیکتاتوری سیاسی می جنگیم ، با دیکتاتور زدگی ، با روحیه دیکتاتور مآب ، با روشهای دیکتاتور پسند هم عملاً بجنگیم . باید عملاً بلند نظری و آزاد منشی و مدارا را تمرین و تجربه کنیم . باید با تکاپوهای جمعی - بستگی های ملی و همبستگی های بین المللی - عملاً خود را برای آزادی زیستی بسازیم . همراهی و همکاری با دزهر دیکتاتور زدگی است .

در وطن ما - چه در دوره فترت کنونی که هنوز حاکمیت ملی استوار نشده است و چه در دوره پس از آن که باید جامعه ای سعادت بخش پدید آید - بدون ائتلاف گروه های سیاسی چندان کاری از پیش نخواهد رفت . روشن است که معنی ائتلاف ، اتحاد کامل نیست ، ائتلاف گروه هائی است که علی رغم اختلافات اصولی خود ، در موردی معین مثلاً برای برقراری نظامی نو ، موقتا با يك دیگر هماهنگ می شوند . اگر ما مردم در حد ائتلاف سیاسی ، آزاد منشی به خرج ندهیم ، در مقابل دشمنان ریشه دار خود ، چگونه بر آزادی نست خواهیم یافت و - اگر نست یابیم - چگونه از آن پاسداری خواهیم کرد ؟

پرسش : بیشتر ممنون می شوم اگر در باره آزادی خاصه آزادی های سیاسی توضیح کافی بدهید .

"آزادی" کلمه ای است پر معنی و مبهم و فریبنده و به قول یکی از دانشجویان دانشگاه صنعتی ( که در سال پیش سه جلسه در باره آزادی و مقولات و بسته آن با من بحث کردند ) در موارد بسیار ما نند کلمه "عشق" ، سر پوشی است برای چیزهای دیگر . در بحث کوتاه فعلی ، "آزادی" را در معنی ساده ای به کار می بریم و در تعریف آن می گوئیم : آزادی نبودن مانع است برای اجرای کاری یا کمی دقیق تر ، توانائی مقرون به آگاهی است برای اجرای کاری . در زندگی انسانی آزادی نه به عنوان مفهومی انتزاعی ، بلکه به عنوان وجهی از فعالیت های واقعی و ضمن فعالیت های واقعی طرح می شود . ما به آزادی کلی و مطلق کاری نداشتیم آزادی در عمل زندگی ، یا به معنی آزاد بودن است "از" چیزی ، یا به معنی آزاد بودن است "برای" چیزی . مثلاً من می خواهم از ظلم آزاد باشم یا من می خواهم برای خدمت به جامعه آزاد باشم .

انسان که با هزاران نمود پیرامون خود بستگی متقابل دارد ، همواره در پی آزادی تلاش کرده است - آزادی از قیدهایی که او را از رسیدن به خواستهای خود باز می دارند و آزادی برای یافتن عواملی که او را به خواستهای خود می رسانند . بی گمان - چه در جامعه ساده و متجانس ابتدائی و چه در جامعه پیچیده و نامتجانس متمدن - برای رهایی از مزاحمت يك نمود ، باید با شناخت آن نمود ، راه کنترل آن را یافت و به کار بست . اما انسان کهن همچنان که در شناختن و دگرگون کردن نمودها کم توان بود ، از فهم ماهیت آزادی هم عاجز داشت . از این رو ندانسته به اتکال موفقیت های نا چیزی که در راه شناختن و دگرگون کردن برخی از نمودها به دست می آورد ، برآن شد که از تاثیر نمودهای دیگر آزاد است و می تواند به میل یا اراده فردی خود ، آزادانه بیندیشد و عمل کند . در جامعه های طبقه ای برده دار و زمین دار و سرمایه دار ، اعضای طبقات بالا که با تصاحب وسایل تولید ، می توانستند اراده خود را بر طبقات دیگر تحمیل کنند ، بیش از اعضای طبقات دیگر دستخوش این توهم نا روا بودند .

اگر توهم آزادی موجب آزادی نبود ، عمل انسانی مایه آزادی بود . انسان در جریان عمل با دگرگون کردن برخی از نمودهای طبیعی و اجتماعی ، قانون های حاکم بر آن ها را می شناخت و بدین وسیله با کنترل آن نمودها ، از مزاحمت های آن ها آزاد می شد .

آزادی ها یا توانائی های روز افزون انسانی که در جامعه متجانس ابتدائی به همگان بهره می رسانیدند ، در جامعه متمدن بر اثر ظهور دو طبقه همستیز ، در اختیار طبقه ای که بر وسایل تولید چنگ انداخته بود ، فرار گرفتند . طبقه بالا یعنی اقلیت حاکم به سود خود ، طبقه پایین یعنی اکثریت مولد را از بسیاری از

آزادی‌ها محروم گردانید و فقط قلیلی از آزادی‌ها را که برای بقا و کار تولیدی آن طبقه ضرور بود، برای آن باقی نهاد و سپس حدود آزادی اکثریت و آزادی‌های مخصوص خود را با قوانین وضعی خود تعیین و تضمین کرد و آن‌ها را "حقوق وضعی" نامید. با این شیوه، آزادی به عورت "حق" درآمد.

ولی اکثریت که از محدودیت حقوق خود ناخرسند بود، به فکر بسط حقوق خود افتاد و چون قوانین وضعی اقلیت را مانع فزون جویی یافت، جویای قوانینی دیگر شد پس برای توجیه خواست‌های اکثریت، قوانین دیگری بر اساس نیازهای عمومی انسان‌ها و خاطرات شیرین دوره برابری ابتدائی (که به صورت آرمان‌های اخلاقی و دینی درآمد بودند) تنظیم شدند. این قوانین چون وضعی نبودند، "قوانین طبیعی" یا "قوانین انسانی" نام گرفتند. موافق قوانین انسانی، همه انسانها گذشته از حق‌های وضعی از حق‌های لمبئی نیز برخوردارند. از این رو هر کس حق دارد کار کند (حق کار) محصول کار خود را برای خود نگه دارد (حق مالکیت)، از تجاوز ممنون باشد (حق مومنیت)، همسر بگیرد و فرزند آورد (حق تشکیل خانواده)، بیاموزد (حق آموزش) آموخته‌های خود را به دیگران برساند (حق بیان)، با دیگران معاشرت و تبادل نظر کند (حق تجمع)، برای مداخله در کارهای سیاسی، سازمان بیافریند (حق تشکل). از آن پس در جامعه‌های متمدن حقوق طبیعی روز به روز اهمیتی بیشتری یافتند و اکثریت‌ها با آنها برای استیفا ی حقوق طبیعی خود، تن به انقلاب دادند و گاه به گاه نظام‌های اجتماعی یا دولت‌ها را به تسجیل برخی از حق‌های طبیعی خود وا داشتند. در اواخر دوره نظام زمین داری اروپا، طبقه نوخاسته سرمایه دار که در مقابل طبقه زمین دار، فاقد امتیازات اجتماعی بود، برای احراز قدرت، به حقوق طبیعی توسل جست و برای همه اعضای جامعه حقوق مساوی خواست. ولی پس از آن که خود بر جامعه مسلط شد، به شیوه طبقات بالای نظام‌های پیشین، تا جایی که توانست در تحدید حقوق اکثریت کوشید.

بر روی هم میتوان گفت که در همه جامعه‌ها اقلیت حاکم تا مرز امکان حقها یا آزادی‌های عمومی را مطابق منافع خود، محدود و مسخ و منکسر کرده است. چندان که اگر این حقوق یا آزادی‌ها را با ملاک مصالح طبقه پایین بسنجیم، آن‌ها را سخت عوری و سطحی و بوک خواهیم یافت.

اکثریت به استناد حقوق وضعی یا طبیعی اسماً برای اجرای بعضی کارها آزاد است. ولی چه بسا که به سبب نداشتن امکان‌های لازم یا ناآشنایی با آن کارها، هیچ گاه موفق به اجرای آن کارها نمی‌شود. بنا بر این برای هزاران تن بیکار که در بحبوحه بحران اقتصادی، کار نمی‌یابند، حق کار چه اهمیتی دارد؟ برای

هزاران رنجبر که مستمزشان پاسخ گوی نیازهایشان نیست ، حق مالکیت چه اهمیتی دارد؟  
 برای هزاران انسان بی خانمان که به مدلول " درویش هر کجا که شب آید سرا می آید " همواره آوارهاوند ، حق مسوئیت مسکن چه اهمیتی دارد ؟ برای هزاران فرد کم درآمد که در راه نان در آوردن ، ثروت سر خاراندن ندارند ، حق آموزش یا حق بیان چه اهمیتی دارد ؟

از این گذشته در جامعه طبقاتی که استیغای حقوق اکثریت به اقتضای سازمان زندگی یا روابط اجتماعی ، ناممکن یا بسیار دشوار می نماید ، بر آن حقوق چه فایده ای مترتب است ؟ در جامعه ای که سال های سال دو حزب سیاسی نیرومند به تناوب حکومت می کنند ، تشکیل حزبی ثالث یا عضویت در آن و دفاع از آن عملاً بیهوده است . در جامعه ای که انحارگران صنعتی در عرصه رقابت به زور سرمایه های عظیم خود ، صنعتگران کوچک را ناگزیر از بستن موءسسات خود می کنند ، شکایت صنعتگران به استناد حق مقرر مالکیت نتیجه ای جز تاءبید استثماری انحارگران ( که آن هم به نام حق مقدم مالکیت صورت می گیرد ) نخواهد داشت . در جامعه ای که اقلیت حاکم با وسایل تبلیغی فراوان ، دایما جامعه را بمباران کند ، ناله اعتراض مخالف چون فریادی در بیابان ، بی اثر خواهد بود .

همچنین در جامعه طبقاتی بر اثر سوجدویی بی دریغ اقلیت حاکم ، حقوق عمومی که باید زندگی همگان را پر مایه گردانند ، چه بسا که بهانه ای برای آزریدن و فرو -  
 لنگیدن اکثریت می شوند . در جامعه طبقاتی کسانی به استناد حق مالکیت ، دستاوردهای خود را به عنوان سرمایه ، برای استثماری دیگران به جریان می اندازند یا به استناد حق تجمع و تشکل ، سازمان های مردم ستیزی مانند کوکلاکس کلان بر پا می دارند یا به استناد حق بیان ، انتقاد را به صورت تخطئه و تخریب شخصیت های دیگران در می آورند و به سود خشونت و جنگ و نژاد گرایی و تبعیض ملی یا عقیدتی به تبلیغ می پردازند و با اشاعه خرافات ، فرورستان را می فریبند .

فقط هنگامی که جامعه سالم و فرزانه باشد ، حقوق یا آزادی ها استیغای پذیر خواهند بود و جامعه را مایه ور خواهند کرد . اصل آزادی مالکیت وقتی نتیجه بخش است که مالکیت وسیله استثماری نباشد و اموال هر کس از دسترنج خود او به دست آیند . اصل آزادی تجمع و تشکل وقتی نتیجه بخش است که مخالف مصالح عمومی به کار نرود . اصل آزادی انتقاد وقتی نتیجه بخش است که با انسان دوستی و بهبود خواهی همراه باشد و به توهین و افترا و تهدید نکشد . اصل آزادی تفکر وقتی نتیجه بخش است که شخص به منابع اندیشه های بزرگجانی دسترس داشته باشد و در پرتو آن ها ، فکر خود را بپرورد و خلاقیّت بخشد .

در جامعه ای که ساختی طبقاتی دارد ، در جامعه ای که اقلیت ، دسترنج

اکثریت را می‌رباید و با وسایل مستقیم و غیر مستقیم، استراحت و تفریح و تشکیل خانواده و رشد و آموزش و تفکر منطقی را بر آنان نشوار می‌گرداند، در جامعه ای که نفاق و تبعیض و ظلم و فقر و بیکاری و بیماری و نا ایمنی و فساد و گانگترسیم و هرج و مرج و جهل و تعصب بر قرارند، احقاق حق غیر ممکن است و آزاد زیستن خوابی، وهمی بیش نیست.

در همه جامعه های طبقاتی نظام اجتماعی یا دولت به هر شکل که باشد، جامعه را بر محور مصالح اقلیت حاکم می‌گرداند و خواست‌های آن را بر اکثریت تحمیل می‌کند. از این رو همه دولت‌ها صرف نظر از صورت خود، زاینده و نگهدارنده دیکتاتوری هستند - چه یک حزبی باشند، چه دو حزبی و چه ده حزبی، چه پادشاه سالاری باشند و چه جمهور سالاری، چه خود را مردم سالاری بنامند و چه دیکتاتور سالاری. تا زمانی که جامعه ها دارای ساخت طبقاتی و مشتمل بر اکثریت و اقلیت باشند، دولت هم خواهد بود و به سود یک جناح اجتماعی، دیکتاتوری خواهد کرد.

چنان که از تاریخ بر می‌آید، از میان نظام های دولت، مردم سالاری یعنی نظامی که از جهاتی اکثریت را در کار حکومت شرکت می‌دهد و مجال‌هایی برای فعالیت آزادانه اکثریت فراهم می‌آورد، پیوسته اعتبار و رواج بیشتری یافته و بیش از نظام‌های دیگر آزادی‌های همگانی را تحقق بخشیده است. در عرصه ما به برکت سوسیالیسم، نظام جدیدی که وجه کامل مردم سالاری به شمار می‌رود و زمامش در کف اکثریت مولد است، در بخش پهناوری از سیاره ما بر قرار شده است. در این نوع از مردم سالاری، اکثریت حاکم چون خود عامل تولید است، بر خلاف طبقات حاکم پیشین، اقلیت‌ها را استثمار نمی‌کند. از این رو مصالح اقلیت‌ها در جنب مصالح اکثریت مراعات می‌شوند. برای انسان معاصر، نظامی خواستنی و ماندنی است که آزادی‌های بنیادی را به میانجی اکثریت، برای همه مردم تأمین کند - آزادی واقعی برای کار مناسب با دستمزد متناسب و برکنار از تبعیض، آزادی واقعی از استثمار افراد و گروه‌ها، آزادی واقعی از نا ایمنی اجتماعی، آزادی واقعی از آلودگی محیط، آزادی واقعی برای خانواده داشتن، آزادی واقعی برای آموختن، آزادی واقعی برای پیشرفت، آزادی واقعی برای درمان و دراز زیستی، آزادی واقعی برای گفتن و نوشتن و گرد آمدن و سازمان آفریدن و به جامعه خود و جامعه جهانی خدمت کردن.

ما خواستار آزادی‌ها هستیم، زیرا اگر آزادی برای آموختن در میان نباشد، رشد جامعه متوقف می‌شود، اگر آزادی از تجاوز در میان نباشد، آسایرانسانی زودده می‌شود، اگر آزادی برای خانواده آفریدن در میان نباشد، نسل انسان منقرض می‌شود، اگر آزادی تجمع و تشکل در میان نباشد، انسان اجتماعی، حیوان منفرد می‌شود، اگر آزادی کار در میان نباشد، جامعه متلاشی می‌شود.

ما که خواستار آزادی‌ها هستیم ، الزاماً باید خواستار دولت اکثریت با شیم . دولتی که از آن اکثریت نباشد ، هر چه خوش بدرخشد ، باز دولتی مستعجل خواهد بود .

دست یابی بر دولت اکثریت که تحقق آزادی‌های همگانی را میسر می‌گرداند مستلزم در هم شکستن ساخت طبقه ای جامعه و تحقق برابری‌هاست . این مهم نیز بدون مبارزه طبقاتی صورت نمی‌پذیرد . در این صورت راه گشای آزادی‌های انسانی مبارزه طبقاتی است .

باید خود را در جریان مبارزه ، برای دولت آزاد اکثریت ، برای برخورداری از آزادی آماده کنیم . آزادی بشوار یاب‌استه زیرا ذاتاً بیجیده و متناقض است . از یک سو افقی بی‌کران دارد ، و از این رو هر آزادی جدیدی که نصیب ما شود ، ما را به آزادی‌های دیگری که باید بدست آوریم ، رهبری می‌کند . از سوی دیگر با محدودیت همراه است ، و از این رو هرگز نمی‌توان آزادی را مطلق یا نامحدود خواست و آزادی‌هایی مانند آزادی برای استثمار و اجاف ، آزادی برای تبعیض آزادی برای اشاعه خرافات و فساد و خشونت را تصویب کرد . باید بیاموزیم که در آبشخور آزادی هیچ گاه سیراب نشویم و در همان حال ، محدودیت‌های ضرور را نه به عنوان نفی آزادی بلکه به عنوان تامل‌بید و تسجیل آزادی بپذیریم .

پرسش : با تشکر فراوان ، آخرین سوال را طرح می‌کنم : فعالیت‌های اجتماعی روشنفکران در دوره جدیدی که در پیش داریم در چه جهاتی باید باشد ؟

پاسخ : ما اکنون در وضع بی‌سابقه نامشخصی قرار داریم . وقت ما تنگ‌است و برای مسامحه‌ها و وسواس‌های روشنفکرانه مجال نیست . باید بی‌درنگ با در میدان عمل گذاریم و در ضمن عمل ، در پرتو آموخته‌ها و آزموده‌های خود و دیگران ، هر چه زودتر و هر چه بیشتر و هر چه دقیق‌تر ، وضع جدید را بسنجیم و بشناسیم و کنترل کنیم . دوره سخنرانی کردن و اعلامیه صادر کردن و امضاء جمع کردن و شکایت‌نامه نوشتن و همچنین " مصاحبه کردن " کما بیغسپیری شده است . کارهای خطیرتری در پیش است . مردم تهییج شده و از خود - گذشته ما دیگر نیازمند تکانه‌های عاطفی نیستند . به چیزهای دیگر نیاز دارند - آگاهی اجتماعی عمیق و سازمان‌یابی . فعالیت روشنفکرانه اگر زمانی متضمن انتقاد و اعتراض و تهییج عاطفی بود ، حالا باید متوجه ارشاد عقلی و تشکل اجتماعی در جهت زدودن آثار عینی و ذهنی دیکتاتوری و پدید آوردن شرایط عینی و ذهنی مردم - سالاری باشد . اگر مردم ما به درستی مصالح موجود و آتی جامعه را تشخیص ندهند و برای حفظ آن‌ها ، سازمان نیابند و بسیجیده نشوند ، زود باشد که از چاهی در نیامده ، در چاهی دیگر افتند . برای کشتی بی‌سکان ، هر بادی طوفانی است .

کارهای کشاوری در پیش داریم . ولی به همت مردم بر توان و مخصوصا جوانان  
 بر شور ما ، کشاوری ها آسان خواهند شد . من همیشه عمیقا به بهبود خواهی نسل جوان  
 ایمان و امید داشته ام . نسل جوان به حکم نو گرائی ، همواره خواهند و آفریننده  
 در ست زیستن و به زیستن است ، چنان که در سال های اختناق ، علی رغم محیط آشفته و  
 تبلیغات فریبکارانه و تعلیمات ناروا ( برنامه غلط ، کتاب های گمراه کننده و  
 دستگاه اداری فاسدی که فقط در بند حفظ نظم عوری و نگره داری حساب حضور و غیاب و  
 ضبط نمره های امتحانی بود ) بیدار و جامعه دوست و دلاور گردیدند . و این نکته ای  
 است که در جریان انقلاب کنونی به اثبات رسید . بی گمان نسل پاک جوان ، برای خود  
 جامعه سالمی خواهد ساخت . از خلال ابرهای تیره زمستانی که در سوک مردم پاک باخته  
 گریزان اند ، افق تابناک بهار را می بینم .  
 برسش : پیامی برای جوانان ایرانی دارید ؟

پاسخ : پیامی ندارم . اما اجازه می خواهم ، شادمانه درود بگویم به بازماندگان دهها  
 هزار گذشته سرفراز و نیز صد ها هزار زندان رفته و شکنجه دیده آزاده که با روشنائی  
 وجود خود ، تاریکی سهمگین دیکتاتوری را زدودند . آینده درخشان ما زاده گنشته رخشان  
 آنان است . چه می توانم نثار ایشان کنم جز شعر واره ای که سال ها پیش ساخته شده  
 است :

این جهان ما جهان بود ما _____	بودها آن را چو تار و پودها _____
هر چه هست و بود خواهد بود نیز ؛	هر چه خواهد بود هست و بود نیز .
لیک بویفده است ذات بود هـ _____	خود نیار آمد به سان رود هـ _____
هر چه را " این " گویی مآخر " آن " شود -	این شود نابود ، آن گه آن شود .
در دل هر بود هـ نابودان نگر -	در دل نابودها ، بودان نگر .
بود ، نابود است و نابود است هـ _____	بودها زاینند از نابود هـ _____
چنبر بود و نبود بسی کـ _____	شد کمانی بهر بیکان ز مـ _____
آنچه با نابودی خود ، گفته هست ،	بود دیروزی است ، بود رفته است ؛
چون شود نابود آنچه هست هـ _____	مرغ فردا بال و پر خواهد گشود ؛
مرز دیروز است و فردا ، روز مـ _____	مأم فردا ، دخت بر دیروز ما .
سرخي اکنون طوفانی هـ _____	از سیاهی گنشته شد فرا ؛
از دل سرخ کنسون آید بدید	سبزی آیند نو آفرید .
بین درون غنچه و نـ _____	تخم مرده نو گل نازاده ای
هر چه را تو بنگری مآن يك ، دو است .	هم پیام کهنه هم بیک نواست .
کهنه و نو در ستیز بی درنـ _____	قلب هر چیز است يك میدان جنگ .

نو فرو کوبد رقیب کهنه را ،  
 زین کفا کش ، خوبتر هم دیگر شود ،  
 بودندی در بوی جاوید خود ،  
 گل ز تخم و غنچه می آید برون ،  
 گل ، گل است و غنچه و تخم است نیز -  
 زین سبب آینده بر ما یسه تر است ؛  
 رفت دید روز من و امروز من -  
 روز من فرداست ، فردا روشن است ؛  
 روشنی زاید ز بطین تیرگی ،  
 گر بخواهی در نخواهی ، شب رود ،  
 ما همه در راه صبح روشنییم ،  
 سیر ما سازنده تاریخ ماست -  
 چون دوان با شوق و آگاهی رویم ،  
 جنبشی از جان و دل ، با چشم باز ،  
 آفتاب زندگی تاباننده باد ،

زو ببالاید حریم خانسه را .  
 آنچه نو بوده است ، خود نوتر شود .  
 می فزاید ، می فرازد خود به خود .  
 لیک دارد چیزکی زان دو فزون ؛  
 تخم و غنچه نیست چون گل عطر بیز .  
 از گذشته ، هم ز اکنون برتر است .  
 می رود ، زان پس بیاید روز من ؛  
 شام تیره ، بام را آبتن است .  
 زاده بر زاینده یا بسد چیرگی .  
 صبح تاریخ بشر نا گه دمدم .  
 در دل تاریخ ، آن سو می رویم .  
 سیر تاریخی کجا از ما جداست ؟  
 راه تاریخی خود ، کوتاه کنیم .  
 مرد اکنون را کند آینده ساز .  
 چشم ما بر طلعت آینده باد .

